



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

بررسی
طب و طبابت
در
نهج البلاغه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی طب و طبابت در نهج البلاغه

نویسنده:

ابوتراب نفیسی

ناشر چاپی:

بنیاد نهج البلاغه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	بررسی طب و طبابت در نهج البلاغه
۷	مشخصات کتاب
۷	مفهوم طبابت و مقام طبیب در عرف اسلام
۷	تعریف پزشک و پزشکی در عرف جوامع اسلامی از زبان علما و دانشمندان
۸	چرا به طبیب طبیب می‌گویند؟
۸	وظیفه پزشکان در درمان بیماریها
۸	شفا و شفا
۸	طب در نهج البلاغه
۸	اشاره
۹	طب و طبابت
۹	شفا
۹	دوا و دارو و درمان (تداوی)
۱۰	مرض و بیماری
۱۱	بحث درباره مهم‌ترین موضوعات طب در نهج البلاغه
۱۳	فهرست بیماریهایی که مداوا و شفای آنها مورد بحث قرار گرفته است
۱۳	فهرست وسایل شفا و درمان
۱۳	اشاره
۱۳	سخنان گوهریار حضرت درباره وسایل شفا و درمان
۱۳	قرآن
۱۴	خطبه ۱۰۹
۱۴	خطبه ۱۷۵
۱۵	خطبه ۱۸۹

- ۱۵ اسلام
- ۱۷ تقوا
- ۱۸ طاعت
- ۱۹ حکمت‌های کوتاه مربوط به دارو و درد
- ۲۰ نظری به طب پسیکو سوماتیک و رابطه تن و جان با روان (مسئله بیماری دل)
- ۲۲ انسان برای بقای خویش در اجتماع خویش به چه چیزهایی نیاز دارد؟
- ۲۲ رابطه بین روان و تن یا جان و دل
- ۲۵ اساس درمان شایعترین بیماریهای روانی (بیماریهای دل)
- ۲۵ اشاره
- ۲۵ اصول روشهای درمان به سبک امروزی
- ۲۵ اشاره
- ۲۵ تحلیل روانی و پسیک آنالیز (PSYCHANALYSIS)
- ۲۶ متقاعد ساختن بیمار یا (PERSUASION)
- ۲۶ روش القائی یا تحت تاثیر قرار دادن حواس بیمار یا (SUGGESTION)
- ۲۶ خواب کردن یا هیپنوز
- ۲۶ گوش دادن یا باصطلاح دل دادن به بیمار
- ۲۶ دارو
- ۲۶ اصول روش درمان بر مبنای نهج‌البلاغه روش علوی
- ۳۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بررسی طب و طبابت در نهج البلاغه

مشخصات کتاب

سرشناسه: نفیسی، ابوتراب، - ۱۲۹۳
 عنوان و نام پدیدآور: بررسی طب و طبابت در نهج البلاغه / ابوتراب نفیسی
 مشخصات نشر: تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۹.
 مشخصات ظاهری: [۶۹] ص
 فروست: (دانشنامه نهج البلاغه)
 شابک: ۹۶۴-۶۳۴۸-۸۱-۵۳۰۰۰-۵۳۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۶۳۴۸-۸۱-۵۳۰۰۰-۸۱-۵۳۰۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی
 عنوان دیگر: نهج البلاغه. برگزیده
 موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه -- بررسی و شناخت
 موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- نظریه درباره پزشکی
 شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه. برگزیده
 شناسه افزوده: بنیاد نهج البلاغه
 رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۵/ن۷۴
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵
 شماره کتابشناسی ملی: م ۱۲۴۶۸-۷۹

مفهوم طبابت و مقام طبیب در عرف اسلام

«مقام پزشک در جامعه اسلامی از بیان پیشوایان دینی»

در سفینه البحار در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام چنین آمده است:

مردم برای کارهای دنیا و آخرت خویش به سه چیز نیاز دارند:

۱- فقیهی دانشمند و پرهیزکار

۲- امیر یا فرمانروائی قابل اطاعت و نیکوکار

۳- پزشکی بصیر و مورد اعتماد

و از این حدث چنین برمیآید که این مردم‌اند که سه مقام مذکور را از بین دارندگان صفات ذکر شده بر می‌گزینند. و مسلماً آن طبیعی بوسیله مردم انتخاب می‌شود که هم در کار خویش بینا و بصیر باشد و هم عمل او اعتماد مردم را بخود جلب کرده باشد.

تعریف پزشک و پزشکی در عرف جوامع اسلامی از زبان علما و دانشمندان

طبق تعریفی که ابوبکر خوارزمی شاگرد شاگرد رازی پزشک نامدار ایرانی در کتاب خود معروف به هدایه المتعلمین فی الطب قدیمی‌ترین کتاب پزشکی زبان فارسی آورده چنین آمده است که با اندکی تغییر در لغات درزیر می‌آوریم:

[صفحه ۲]

«پزشکی پیشه‌ای باشد که تندرستی آدمیان را نگاه دارد و چون رفته باشد باز آرد از روی علم و عمل و حاجتمند بود هر پیشه‌ای به علم و عمل آن پیشه که می‌خواهد بکار داشتن»

چرا به طبیب طبیب می‌گویند؟

در کتاب کافی از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده است که:

موسی بن عمران به خدا عرض کرد: خداوندا درد از کیست؟ جواب داد از من.

عرض کرد: دوا از کیست؟ جواب شنید از من.

عرض کرد: پس بندگان تو با معالج چکار دارند؟ فرمود بوسیله آنان نفس‌های بیماران را پاکیزه می‌گردانند و از آن رو معالج را طبیب نامیدند. آرامش دهنده نفس‌ها و دلها.

وظیفه پزشکان در درمان بیماریها

بقول «امیر و ازپاه» پزشک نامدار قرن شانزدهم میلادی در فرانسه وظیفه پزشکان در مقابل بیماران چنین خلاصه می‌شود:

«پزشک گاهی بیماران را درمان می‌کند، اغلب آن را تسکین می‌دهد، اما همیشه باید به بیماران آرامش بخشد».

این طبیبان گاهگاهی درد را درمان کنند

بیشتر تسکین درد و رنج و جسم و جان کنند

لیک می‌باید که با یک جمله آرام بخش

یک جهان دشواری بیمار را آسان کنند

(شعر از سید مجتبی کیوان اصفهانی)

شفا و شفا

در مفردات راغب اصفهانی آمده است: شفا (به فتح شین) لبه و نزدیک چیزی را گویند (مانند شفا حفره یا شفا جرف) و شفا (کسر

شین) در مرض نزدیک شدن به لبه‌های سلامت است و آن اسم برای برء و بهبودی شده مثل شفا للناس برای غسل و هدی و شفاء-

شفاء لما فی الصدور یشف صدور قوم مومنین، و ما به غلط در اصطلاح زبان فارسی شفا را شفا می‌خوانیم و استعمال می‌کنیم.

[صفحه ۳]

طب در نهج البلاغه

اشاره

برای بررسی موضوع‌هایی که در نهج البلاغه درباره مسائل مربوط به طب و طبابت و بیماری و درمان آمده ما به بحث زیر مراجعه

کردیم: طب و طبیب- شفا- تداوی و داء و دواء- مرض، منابعی که به آن رجوع کردیم بقرار زیر است:

۱- ترجمه و شرح نهج البلاغه بقلم فیض الاسلام چاپ ۱۳۵۱ ش. تهران.

۲- نهج البلاغه ضبط شده بوسیله دکتر صبحی الصباح چاپ بیروت ۱۹۶۷. م.

۳- شرح نهج البلاغه تالیف ابن ابی‌الحدید به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم دار احیاء الکتب العربیه قاهره ۱۹۵۹. م.

۴- الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه فی مشروحه تالیف سید جواد مصطفوی خراسانی- دارالکتب الاسلامیه تهران ۱۳۵۴. ش.

و چون فراوانترین و دسترس‌ترین آنها در زبان فارسی کتاب فیض الاسلام بود بیشتر آن را ملا-ک قرار داده و حتی الامکان در داخل پرانتز اشاره به شماره‌های منابع در کتاب الکاشف کرده‌ایم- نام اختصاری قسمت‌های مختلف را طبق نظریه مولف الکاشف- ط- برای خطبه‌ها و- ر- برای رسائل و مکاتبات و- ح- برای حکمت‌ها انتخاب کرده‌ایم- ضمناً برای اینکه شاهی از موضوع مورد اشاره آورده باشیم که راهنمای یافتن اصل منبع باشد جمله یا قسمتی از جمله را که بموضوع مربوط می‌شود آورده‌ایم که با اختلاف شماره گذاری مطالب خطبه‌ها و رسائل و حکمت‌ها یافتن آنها آسانتر باشد.

اینک فهرست قسمت‌های مطالعه شده و منابع آنها را در زیر می‌آوریم و سپس به بحث در مهمترین آنها بطور کلی خواهیم پرداخت.

طب و طبابت

مادائکم ما طبکم: ط ۲۹

الهم قد ملت اطباء: ط ۱۲۰ (۱۱۹)

الی ما کان عوده الاطباء: ط ۲۱۲ (۲۱۹)

طیب دوار بطبه ط ۱۰۷ (۱۰۶) قسمت سوم

[صفحه ۴]

تستوصف لهم الاطباء ح ۱۲۶ (۱۳۱)

شفا

و سشفو بنوره فانه شفاء الصدور ط ۱۰۹ (۱۰۸)

و شفاء لا تخشی اسقامه ط ۱۸۹ (۱۹۶)

و شفاء مرض اجسادکم ط ۱۸۹ (۱۹۶)

و شفاء لمشتف ط ۲۰۵ (۲۱۲)

فیه شفاء المستشفی ط ۱۵۲: ۲ (۱۵۰)

تبتنی لهم الشفاء ح ۱۲۶ (۱۳۱)

و ذکرهم شفاء ط ۱۸۵ (۱۹۲)

و شفاء من اکبر الداء ط ۱۷۵ (۱۷۴)

و شفاء النافع ط ۱۵۵: ۳ (۱۵۴)

و لک منهم شافیا ۷۰. ر

دوا و دارو و درمان (نداوی)

تعالوا نداو مالا یدرک: ر- ۵۸

و داووا بها الاسقام: ط ۱۸۹

الصدقه دواء منحج: ح- ۶
 صوابا كان دواء: ح- ۲۶۵
 لا يغني عنهم دوائك: ح ۱۳۱
 فاستشفوه من ادوائكم: ط ۱۷۴
 و دواء ليس بعده داء: ط ۱۹۶
 امد منها كل ذات داء: ط ۲۱۹
 و حسبك داء ان تبيت: ر ۴۵
 و فعلهم الداء العياء: ط ۱۹۲
 و لكان الداء هما طلا: ط ۲۳۳ هذا
 اما من دائك بلول: ط ۲۲۱
 امش بدائك مامشى بك: ح ۲۶
 بضعه داده و خرسوا: ط ۲۱۹

[صفحه ۵]

بل نداويه بالمكابره: ر- ۵۸
 و صفهم دواء: ط ۱۹۲
 و يستشيرون به دواء دائهم: ط ۱۹۱
 فاخر الدواء الكى: ط ۱۶۶
 اداوى بكم و انتم دائى: ط ۱۱۹
 فتدا و من داء الفتره: ط ۲۲۱
 و دواء داء قلوبكم: ط ۱۸۹
 و اذا كان خطاء كان داء: ر ۳۱: ۴
 شفاد من اكبر الداء: ط ۱۷۴
 هذا الداء الدوى: ط ۱۱۹
 فما صبرك على دائك: ط ۲۲۱
 و دواء دائكم: ط ۱۵۶
 ان يعيديك بدائه: ط ۱۹۰: ۱

مرض و بیماری

و امراض قلبه: ط ۱۰۸(۱۰۷)
 و کم مرضت بیدیک: ح ۱۲۶(۱۳۱)
 مرض القلب و مرض البدن: ح ۳۸۱(۳۸۸)
 و ما با القوم من مرض ط ۱۸۴(۱۹۱)
 او مرضاحا بسا ط ۲۲۱(۲۲۸)

فیحسبهم مرضی ط ۱۸۴ (۱۹۱)

مرض اجساد کم ط ۱۸۹ (۱۹۶)

فان المرض لا اجر فیه ح ۴۰ (۴۲)

بصحتکم مرضهم ط (۱۹۰)

[صفحه ۶]

بحث درباره مهم‌ترین موضوعات طب در نهج البلاغه

خلاصه آنچه درباره طبابت فرموده است

یک نکوهش طرز طبابت و مداوای مرسوم که بر سه پایه زیر قرار گرفته باشد. گفتار از روی نا آگاهی و غفلت از روی نبودن تقوی و طمع در غیر حق (خطبه ۲۹) و این درسی است برای روش صحیح طبابت که طیب باید آگاه، پرهیزکار و مجری حق و حقیقت باشد.

دو: از مداوای مردمی که خود مسبب درد هستند و رفتار آنها باعث درد و بیماری می‌شود اظهار خستگی و ملال کرده است. (خطبه ۱۲۰)

زیرا ایشان خود مسبب اصلی بیماری جسم و جان خویشند و بهداشت تن و روان را رعایت نمی‌کنند و بهمین جهت می‌فرماید شما خود درد من هستید و اگر بخواهم به وسیله شما مداوا کنم مانند آن خواهد بود که بخواهم خار را به وسیله خار دیگری از بدن بیرون کشم که عملاً سودی ندارد زیرا خار دوم در فرو بردن بیشتر خار اول موثر است نه در آوردن آن و این اشاره به یک ضرب المثل عربی است که:

«کنا قش الشوکة بالشکوة و هو یعلم ان ضلعها معها» یعنی مانند آن کسی که می‌خواهد خار را با خار بیرون آورد و حال آنکه می‌داند میل خار با خار است.

سه در مذمت افرادی که از دنیا بد گویی می‌کنند ولی خود گول خورده‌اند و به خیال خود برای بیماران خویش دست توسل به دامان اطباء زده و تجویز دارو نموده و در صدد شفای آنها برمیایند و می‌خواهند بیماری مرگ را علاج بخشد بیان فرموده. (حکمت ۱۳۱)

چهار: در ذکر مشخصات طیب حقیقی که خود امام بوده در خطبه ۱۰۷ شرح داده که به علت اهمیت موضوع عین آنرا در اینجا می‌آوریم زیرا حاوی نکات مهمی در امر طب و طبابت است و شایسته است به تمامی در آن باره بحث شود:

«طیب دوار بطنه - قد احکم مراهمه و احمی مواسمه یضع من ذلک حیث الحاجه الیه. من قلوب عمی و اذان صم و السنه بکم - متبع بدوائه مواضع الغفله و مواطن الحیره - لم یستضیئوا بضواء الحکمه و لم یقدحوا بزناد العلوم الثاقبه - فهم فی ذلک کالانعام السائمه و الصخور

[صفحه ۷]

القاسیه»

که معنی آن چنین است:

«طیبی است که بوسیله طب و معالجه خویش همواره گردش می‌کند و مرهمهایش را محکم و آماده کرده است (و از روی حکمت تهیه کرده و بکار می‌برد) و ابزارهای داغ کردن خویش را سر کرده و تافته است. هر جا که لازم باشد مرهمها و ابزارهای داغ کردن را به روی آن می‌گذارد که از آن جمله است دل‌های کور و گوش‌های کر و زبان‌های گنگ و بسته - این طیب روحانی به وسیله دوا

و معالجه خود بیماری‌های زیر را دنبال کرده و معالجه می‌کند. جایگاههای غفلت و منابع حیرت- که صاحبان آنها از روشنیها و انواع حکمتها نور نگرفته و از آتشزنده‌های علوم و معارف درخشان افروخته نشده‌اند- پس آنان مانند چهار پایانی هستند که مشغول چرا هستند یا همچون سنگهای سخت غیر قابل نفوذ هستند».

با دقت در این گفتار شیوا و محکم نکاتی چند نهفته است که لازم است به آنها بیشتر توجه شود به قرار زیر:

یک طیب که به احتمال قوی اگر به جملات پیشین آن بر گردد مقصود حضرت رسول (ص) است و اگر به عقیده اکثر مفسرین توجه کنیم به خود امام برمی‌گردد، دائما با طب خویش در گردش است و خود به سراغ بیماران و دردمندان می‌رود- به قول «ابن ابی الحدید» چون هر طیب دوره گرد دارای تجربه‌ای بیشتر است صفة «دوار» را برای طیب برگزیده و یا اینکه چون طبق روایت «ان الصالحین یدورون علی مرضی القلوب فیعا لجونهم» (یعنی نیکان دور می‌گردند تا بیماران دل را شناخته و آنها را درمان کنند) هر طیب دل باید دوار باشد و دائما در گردش و گفته شده است که حضرت مسیح فرموده طیب باید نزد بیمارش برود- و این نشان دهنده آن است که همیشه بیار نباید نزد پزشک برود بلکه طیب دل باید خود در جستجوی دردمندان و صاحبان درد دل باشد و آنها را یافته تحت مداوای خویش قرار دهد و این عمل را در

[صفحه ۸]

اصطلاح جدید امروزه «بیمار یابی» گویند.

دو: وسایلی که یک چنین پزشک ماهر و با تجربه و دوره گرد به کار می‌برد بیشتر بر دو گونه است یکی صفت مرهم دارد یعنی آسایش دهنده زخمها و تسکین دهنده دردها و دیگری درست بر عکس آن سوزاننده ریشه‌های مسبب درد است بنا بر ضرب المثل معروف عرب که «اخر الدواء الکی» (یعنی آخرین دارو داغ کردن است) و آن وقتی است که درد آنقدر عمیق، مزمن و ریشه دارد است که باید ریشه آن را سوزاند و به اصطلاح آن را ریشه کن کرد- وی آگاه ترین فردی است که می‌داند در کجا و چه وقت داروهای نوع اول و مرهمها را به کار برد و چه وقت داروهای نوع دوم را که ظاهرا بر خلاف طبیعت است و قبول آنها مشکل است. و نیاز به ریشه کنی دارد که ریشه آن مدتهای زیاد در جسم و جان صاحبان آنها رشد کرده و مسلما کندن هر ریشه‌ای چون به جان شخص وابسته است بسیار مشکلتر از انواع درمانهای دیگر خواهد بود- اما این طیب بصیر می‌داند چه بکند و چه روشی را در پیش گیرد-.

سه: دو خصوصیت برای این درمانها استعمال کرده یکی آن است که به نور حکمت روشن کننده است و دیگر آنکه با آتش زنده‌های علوم و معارف درخشان مجهز است یعنی هم از علم بهره دارد و هم از حکمت و هم از فن و هم از بینش- هم گرم کننده است و هم روشنگر، یعنی طیب هم باید از علوم و فنون متداول بشری بهره کافی داشته باشد و هم از عرفان و حکمت و بینش انسانی که مکان و زمان استعمال وسایل مزبور را بدرستی می‌داند و حکمتهای نهفته درون آنها را می‌شناسد. مخصوصا اگر توجه به نوع بیماریهایی که درمان می‌کند بشود.

چهار: نتیجه درمان در صورتی که بیمار به درمان تجویز شده معتقد نباشد یا آن را به کار نیندد مسلمان منفی خواهد بود هر چند طیب بصیر و ماهر و توانا باشد- زیرا بیمار دانسته و فهمیده به بخت خویش پا می‌زند و در بیماری خود بیشتر فرو می‌رود مخصوصا اگر بیماری او بیماری دل باشد- یک چنین مردم را به چهار پایانی که دائما در حال غفلت فقط به چرای خود مشغولند و یا به سنگهای سخت تشبیه کرده که در گروه اول غفلت و بی خبری آنان را از تاثیر درمان دور داشته و در گروه دوم سخت دلی و به اصطلاح دلسنگی آنها را آگاهانه و از روی عمد از تاثیر دارو دور داشته است و اگر بخواهیم اصطلاح قرآن را بکار بریم دل‌های آنها حتی از سنگ هم سختتر است زیرا، از سنگ گاهی چشمه‌ای می‌جوشد یا تحت تاثیر قرار می‌گیرد و متلاشی و منفجر می‌شود اما دل‌های اینان آنقدر سخت است که به هیچ وجه متاثر نمی‌شود و در جهل و کفر خویش همچنان پایدار می‌مانند. (آیه ۷۴ بقره)

فهرست بیماریهایی که مداوا و شفای آنها مورد بحث قرار گرفته است

- مهمترین بیماریهایی که شفای آنها در نهج البلاغه آمده است به قرار زیر است:
- ۱- بیماری سینه در خطبه‌های ۱۰۹ و ۱۸۹.
 - ۲- بیماری قلب (دل) خطبه‌های ۱۸۴ و ۱۸۹ و ۲۱۴ و حکمت‌های ۳۸۱ و ۳۸۸.
 - ۳- کوری دل ط- ۱۸۹.
 - ۴- بزرگترین دردها که عبارت است از کفر و نفاق و تباهی و گمراهی ط ۱۷۵.
 - ۵- کوری دل و کری گوش و گنگی زبان ط ۱۵۲.
 - ۶- غفلت و حیرت ط ۱۰۷.
 - ۷- شفای همه دردها ط ۱۵۲.
 - ۸- بیماری تن در ط ۱۸۹ و ط ۱۹۶ و ح ۳۸۱ و ح ۳۸۸.
 - ۹- بیماری عشق ط ۱۰۸.
 - ۱۰- بیماری نفاق که منافقین ذکرشان از شفاست اما کردارشان مسبب درد ط ۱۸۵.
 - ۱۱- بیماری آنان که از پری شکم به خواب نمی‌روند و حال آنکه اطراف آنها را مردم گرسنه احاطه کرده‌اند:- ر ۴۵۷.

فهرست وسایل شفا و درمان

اشاره

درباره وسایلی که به وسیله آنها می‌توان بیماریهای نامبرده را شفا داد چنین ذکر کرده است:

- ۱- قرآن در ط ۱۰۹- ط ۱۷۵- ط ۱۸۱- و ط ۱۸۹.
- ۲- اسلام در ط ۱۵۲: ۲.
- ۳- تقوی در ط ۱۸۹.
- ۴- طاعت خدا در ط ۲۲۱- ۲۱۴- ۲۰۵.
- ۵- خود درد در ر ۳۱- و ح ۴۰.
- ۶- سخن حکما در ح ۲۵۷.
- ۷- صدقه در ح ۶.
- ۸- داغ کردن در ط ۱۶۷.

سخنان گوهر بار حضرت درباره وسایل شفا و درمان

قرآن

درباره قرآن همانطور که می‌دانیم نهج البلاغه دفتر حکمتی است که منشا اصلی آن قرآن است و گوینده آن امیر مومنان و بزرگترین پیروی پیامبر بزرگ حضرت محمد بن

[صفحه ۱۰]

عبدالله (ص) یعنی قرآن گویا و شارح آن است بنابر این همه حکمتها و دستورات وی از قرآن و رسول خدا الهام گرفته است و از آن جمله مواردی است که در خود قرآن آن را شفا دانسته مانند:

۱- آیه ۵۷ سوره یونس «یا ایها الناس قد جائتکم موعظه من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمہ للمومنین» - یعنی «ای مردم برای شما از جانب پروردگارتان مجموعه‌یی از پندها فرستاده شد که شفای آنچه در سینه‌های شماست، هست. و وسیله هدایت و رحمت مومنین است.»

۲- آیه ۸۲ سوره اسرا: «و تنزل من القرآن ما هو شفا و رحمہ للمومنین» - یعنی «ما از قرآن آن چیزی را که شفا و رحمت برای مومنین است، فرو می‌فرستیم.»

۳- آیه ۴۴ سوره فصلت- قل هو للذین امنوا هدی و شفاء- یعنی «بگو این قرآن برای آنان که ایمان آورند وسیله هدایت و شفاست. توضیح- در تمام موارد بالا شفا و هدایت و رحمت برای مومنان است و ما در این خصوص در مبحث درمان مفصل بحث خواهیم کرد.

اما ما در اینجا به سه خطبه از آن حضرت اکتفا می‌کنیم که در آن خصائص شفا بخش قرآن ذکر شده است:

خطبه ۱۰۹

آنجا که می‌فرماید: «و تعلموا القرآن فانه احسن الحدیث و تفقهوا فیه فانه ربیع القلوب و استشفوا بنوره فانه شفاء الصدور و احسنوا تلاوته فانه انفع القصص» - یعنی «و قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار است و در آن اندیشه و پژوهش کنید که قرآن بهار دلهاست و به نور هدایت آن طلب شفا و بهبودی بنمائید که قرآن شفای سینه‌هاست و آن را نیکو بخوانید که سودمندترین گفتارها و داستانهاست.»

یعنی برای اینکه شفای دلها شود باید هم آن را خوب آموخت و هم در محتویات آن خوب تفکر کرد و پژوهید و هم از تاریخ انسانها که در آن آمده است پند و عبرت گرفت تا اینکه بتوان از نور آن در بیماری دل طلب شفا نمود و به نتیجه رسید زیرا قرآن در محتویات آن مانند بهار دل ما را پرورش می‌دهد و بذر ایمان را می‌رویانند.

خطبه ۱۷۵

آنجا که می‌فرماید: «و اعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقه ولا لاحد قبل القرآن من غنی فاستشفوه من ادوائکم و استعینوا به علی لاوائکم فان فیه شفاء من اکبر الداء و هو الکفر و النفاق و الغی و الضلال فاستلوا الله به.»

یعنی بدانید که کسی را بعد از قرآن چیزی دیگر نیازی نیست و نه برای کسی پیش از قرآن بی نیازی هست (یعنی قرآن رفع نیاز همه نیازمندان را می‌کند و بدون قرآن انسان به همه چیز نیاز دارد) پس بهبودی دردهای خود را از آن بخواهید و در سختی‌ها و گرفتاری‌ها از آن کمک بطلبید زیرا در قرآن برای بزرگترین دردها که کفر و نفاق و تباهی باشد شفاء و بهبودی است- پس

[صفحه ۱۱]

بوسیله آن خدا را بخوانید و از او بخواهید.

در اینجا حضرت رفع نیاز همه نیازهای روانی و انسانی انسان را در آموختن و عمل کردن به محتوای قرآن دانسته و آن را شفای همه دردهای بشری دانسته مخصوصا به چهار درد که آنها بزرگترین دردهای نوع انسان بشمار آورده- اشاره کرده است که مسلما در هر کدام از آنها حکمت‌هایی نهفته است که باید بدانها توجه کرد که در چند کلمه زیر خلاصه می‌شود:

۱) پوشاندن راه حق هم بطور آشکار و هم پنهان کفر

۲) منحرف کردن راه حق با حفظ ظاهر ولی مخالفت در باطن و از درون مغز را خالی کردن اما از بیرون پوست را گذاشتن نفاق

۳) راه ضد تکامل و رشد انسان را سد کردن غی

۴) انسان را بر بیراهه و گمراهی کشاندن ضلال.

و می‌دانیم که در همه اینها منحرف ساختن انسان از راه رشد و کمال و استقرار حق نهفته است و همه آنها باز دارنده «انسان شدن انسان» یعنی جانشین خدا شدن انسان است و سر دسته دردها و موانع بشمار می‌رود.

خطبه ۱۸۹

آنجا که درباره قرآن و مشخصات آن می‌فرماید: «ثم انزل علیه الكتاب نورا لا- تطفاء مصابحه و سراجا لا یخبو توقده و بحرا لا یدرک قعره و مهاجا لا یضل نهجه و شعاعا لا یظلم ضوؤه و فرقانا لا یخمد برهانه و تبیانا لا تهدم ارکانه و شفاء لا تخشی اسقامه و عزا لا تهزم انصاره و حقا لا تخذل اعوانه.»

پس قرآن را بر او (پیامبر) فرستاد، و آن نوری است که قندیل‌های آن خاموش نمی‌شود، و چراغی است که افروختگی آن فرو نمی‌نشیند، و دریایی است که کسی به انتهای آن نمی‌رسد، و راهی است که سیر در آن گمراهی ندارد و شعاعی است تابان که نور آن تاریک نمی‌شود، و جدا کننده بین حق و باطل است که برهان و دلیل‌های آن ناچیز نمی‌گردد، و بنایی است که پایه‌های آن ویران نمی‌شود، و شفایی است که بیماران آن یا بیماریهای آن را خوف و بیمی نیست، و ارجمندی است که یاری کنندگان آن شکست نمی‌خورند، و حقی است که مددکاران آن مغلوب نمی‌شوند.

در این خطبه حضرتش با فصاحت تمام چند رشته از مشخصات قرآن را ذکر کرده که شایسته است بدانها توجه شود زیرا همین صفات است که قرآن را از دیگر گفتارها و دستور العمل‌ها ممتاز می‌سازد. این مشخصات چنین است:

۱- نوری است خاموش نشدنی که منبع آن لا یزال است و تنها منبعی که زوال ناپذیر است، خداوند است و خداوند نور آسمانها و زمین است، و هم چراغی است که دائما افروخته است و مظروف آن نور است و شعاع آن هیچوقت تاریک نمی‌گردد.

[صفحه ۱۲]

۲- دریایی است که کسی به قعر آن نمی‌رسد یعنی هیچکس بهمه حکمت‌ها و بینشهای آن نخواهد رسید. اما هر طالب حق و نور و شفایی می‌تواند مطلوب خود را در قرآن بیابد و از این دریای بیکران عرفانها و بینش بهره بردارد.

۳- راهی است که سیر در آن گمراهی ندارد و خود نهج‌البلاغه نیز در همین راه منهاج است و منهاج را روشن گویند.

۴- و فرقان یعنی جدا کننده بین حق و باطل است که دلیل و برهان آن از بین رفتنی نیست و این لقب قرآن است.

۵- و بیان روشنگری است که پایه‌های آن ویران نمی‌شود چون بر مبانی حق و هدایت الهی قرار گرفته.

۶- و شفائی است که بیماران استعمال کننده آن را ترس و وحشتی نیست یعنی شفائی است که ترس را می‌زداید و درمان هر دردی است.

۷- و صاحب عزتی است که یاری کنندگان آن منهزم نمی‌شوند و شکست نمی‌خورند و طبعاً ارجمند می‌گردند.

۸- و حقی است که کمک کنندگان آن خوار و مغلوب نمی‌شوند.

بنابر این اگر کسی با این دید به قرآن نظر افکند مسلم است به گمگشته خود رسیده و محل امن و اطمینانی را یافته است که مهمترین شفای دل‌های دردمند است.

در قسمتی از خطبه ۱۵۲ بخش دوم آن چنین می‌فرماید:

«ان الله تعالی خصکم بالاسلام و استخلصکم له و ذلک لانه اسم سلامه و جماع کرامه اصطفی الله تعالی منهجه و بین حججه من ظاهر علم و اطن حکم لا تفنی غرائب و لا تنفضی عجائبه فیه مراتب النعم و صمایح الظلم لا تفتح الخیرات الا بمفاتیحه و لا تکشف الظلمات الا بمصایحه قد احمی حماه و ارعی مرعاه فیه شفا المشتفی و کفاته المکتفی».

«خداوند شما را به اسلام تخصیص داده و خواسته شما را برای آن از قید و بند رها سازد و خلاص کند و این برای آن است که نام اسلام از سلامتی گرفته شده و سرفرازی و کرامت را در

[صفحه ۱۳]

خود جمع کرده است خداوند بزرگ راه روشن آن را برگزید و دلائل حقانیت آن را روشن ساخت چه علم ظاهر باشد و چه حکمت باطن. غرائب آن فانی نمی‌شود و شگفتیهای آن نابود نمی‌گردد رویش بهاری نعمت‌ها در آن موجود است و چراغهای روشن کننده تاریکی در آن است. نیکوئیها گشوده نمی‌شود مگر به چراغهای آن. خداوند آن را در حمایت خود گرفت و از دسترس دشمنان باز داشت و چراگاه آن را رویانید. در آن است شفا و بهبودی آنکه شفا طلبد و بی نیازی برای آنکس که بی نیازی بطلبد.»

در این قسمت حضرتش بعضی از مشخصات دین اسلام را ذکر کرده که در هر کدام از آنها حکمت‌هایی نهفته است که باید سرمشق قرار گیرد:

یک نام اسلام از سلم و سلامت گرفته شده و سلامت مسافرت و حرکت در راه الله را تامین کرده و بر مبنای یسلم و صلح بین بنی نوع بشر و «تسلیم» به سنتها و قوانین الهی که نظام طبیعت و از آن جمله انسان و کمال آن را در بر دارد، قرار داشته و نردبان یا «سلم» رشد و تکامل بشمار رفته و شمار معتقدین به آن در برخورد به یکدیگر «سلام» است که نیکوترین شعارهای برخورد دو فرد انسان بشمار می‌رود.

دو: بعلاوه دین اسلام مجتمعی از کرامت و بزرگمنشی است که بر مبنای «لقد کرمننا بنی آدم» که امتیاز انسان را بر دیگر موجودات می‌رساند و این امتیاز مسلماً به ساختمان تن و اعمال حیوانی نیست بلکه مربوط به ساخته شدن انسان یا باصطلاح «انسان شدن» است و همانست که این موجود گرامی داشته شده را تا سر حد لیاقت جانشینی خدا در روی زمین بالا می‌برد.

سه: دین اسلام پیروان خود را از بند هر گونه بندگی غیر از الله خلاص کرده و او را در راه استقلال و رهایی از هر گونه قید و بند دیگر بندهایی که چون زنجیر دست و پای رشد او را گرفته (و یضع عنه اصرهم و الاغلال الی کانت علیهم) و مانع تکامل او گشته است، هدایت کرده است.

چهار: این «راه روشن» یعنی راه اسلام را خود خدا برگزیده و حجت‌های روشن کننده حقیقت آن را از نظر عقلی بر مردم تمام و کمال عرضه کرده و هر کس را به فراخور میزان درک او در فهم حقایق و آیات الهی یاری کرده پس مسلماً راه آن راه رشد و تکامل بسوی هدف پیش گفته

[صفحه ۱۴]

است.

پنج: این حجت‌ها بر دو گونه است یکی دلائل ظاهری که بر مبنای «علم» و آگاهی قرار دارد و دیگری حکمت‌ها و بینش‌های نهایی که در پس هر کدام از دستورات آن قرار دارد و با پیشرفت و رشد عقل انسان روز بروز آشکارتر می‌گردد.

شش: شگفتی‌های موجود در ظاهر و باطن اسلام تمام شدنی نیست و برای هر کس در هر عصر و زمان با هر مقدار آگاهی و بینش

مفید خواهد بود.

هفت مانند کشته زارهایی می‌ماند که همیشه بهاریست و هر وقت و هر جا و در هر مکان و هر زمان محصول مفید بحال بشر را بدست می‌دهد و همچون چراغهایی است که کلیه زوایای تاریک زندگی بشر، گذشته و حال و آینده او را روشن می‌سازد و همیشه فرا راه او در راه رشد و کمال در حرکت است.

هشت مفتاح و کلید در هر گوه نیکی- یعنی توشه راه همه مردمان راهرو راه حق و کمال- منحصر در اسلام قرار دارد و تاریکیهای موجود در مسیر این راه- یعنی راه رشد انسان- از بین نمی‌رود مگر به نور هدایت اسلام و عملکرد به آن و توشه برگرفتن از دستورات آن و این نشان دهنده این است که تنها راه رشد و کمال انسان اسلام بوده و هست و خواهد بود زیرا «ان الدین عندالله الاسلام» و من یتبع غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه».

نه: خداوند خود این دین و پیروان را در کنف حمایت خود قرار داده و از دسترسی دشمنان به آن حفظ کرده و پیوسته در رویش و رشد آن کوشاست.

ده و بالاخره شفای هر طالب شفایی- یعنی دردمندی که در جستجوی درمان باشد- در آن قرار دارد و رفع نیاز حقه یعنی توشه راه رهروان راه الله را اسلام فراهم کرده است زیرا آن پاسخگوی همه نیازهای «انسانی» بشر و فراهم کننده وسائل این حرکت و مسافرت تکامل الهی می‌باشد.

تقوا

در قسمتی از خطبه ۱۸۹ پس از سفارش به تقوی در راه خدا چنین می‌فرماید:

«... فان تقوی الله دواء داء قلوبکم و بصر عمی افتد تکم و شفاء مرض اجسادکم، و صلاح فساد صدورکم و طهور دنس انفسکم و جلاء غشاء ابصارکم و امن فزع جاشکم و ضیاء سواد ظلمتکم.»
«زیرا تقوی در راه خدا داروی درد دل‌های

[صفحه ۱۵]

شماست و بینایی کوری دل‌های شما و شفای بیماری تن‌های شما و اصلاح فساد سینه‌های شما و پاکیزه کننده و زاینده چرک نفس‌های شما و روشنی دهنده پرده پوشاننده چشم‌های شما و ایمنی دهنده از ترس دل‌های شما (اضطراب و دلهره) و نور برای رفع سیاهی تاریکی شماست.»

با نظر به آنچه گفته شد و با توجه به اینکه معنی تقوی یعنی نگاهداری خویش در مقابل خواهشهای نفسانی یا پرهیز از آنچه نهی شده می‌توانیم بطور خلاصه به نکات زیر برسیم:

۱- «تقوی» عبارت از خویشتن داری آگاهانه انسان از ارتکاب کارهایی که می‌تواند آنها را انجام دهد اما برای مصلحتی و هدفی آن کار را انجام نمی‌دهد عبارت دیگر نفع خویش را در نفع اجتماع دانستن یا از نفع آنی خویش در استقرار منافع مردم در جهت رسیدن به هدف که رشد و کمال باشد گذشت کردن و این معنی وقتی کامل است که بدنبال تقوی کلمه الله هم باشد یعنی در راه جانشینی الله و کمال تقوی را بکار برد یعنی این خود داری در جهت هدف معین باشد.

۲- این تقوی و خویشتن داری یا «پرهیز کاری» دارای منافع زیر برای انسان خواهد بود:

۳- داروی «درد دل‌هاست» یعنی بیماری دل و جان و روان انسان.

۴- سبب شفای کوری دل‌ها و بینا ساختن آنهاست یعنی بیش انسان را افزایش می‌دهد.

۵- شفای بیماری «تنها» هم هست زیرا معنی دیگر تقوی را در زبان فارسی می‌توان به «بهداشت» ترجمه کرد و یکی از انواع

بهداشت، بهداشت تن است و نوع دیگر آن بهداشت جان و روان، بنابراین با تقوی هر دو بعد بهداشت انسان نگهداری می‌شود.

۶- فسادها و بیماریهایی را که در نفس آدمی و دل او پیدا شده اصلاح می‌کند و کجی‌ها را راست نموده ضد رشدها و تباهی را به رشد و کمال تبدیل می‌کند و چرک نفس‌ها و هواهای نفسانی و خواهش‌های حیوانی یا ضد تکاملی انسان را که بهترین تعبیر آن به چرک و پلیدی است می‌زداید و انسان را گند زدایی تن و جان روان می‌کند و او را در راه ترکیه می‌دارد.

۷- و پرده جهل و کفر و علل باز دارنده از درک و بینش حقیقت را که آگاهانه در جلو چشم دلها قرار دارد پس زده و با نور علم و ایمان آن را روشن می‌سازد.

۸- و مهمترین گرفتاری امروزه را که «اضطراب و دلهره» از ناملازمات زندگی و نا امنی‌های جسمی و روانی باشد از بین می‌برد و به انسان مضطرب و ناراحت امنیت خاطر و آسایش روان می‌دهد.

[صفحه ۱۶]

و بالاخره سیاهی تاریکی دلها و نا آگاهی‌ها و جهلها و ندانم کاریها را می‌زدید و آن را به سپیدی و روشنی و آگاهی و علم و معرفت و بینش یعنی شناخت راه کمال و انتخاب وسایل لازم در جهت رسیدن به هدف تبدیل می‌کند.

ملاحظه می‌فرمایید که تقوی یعنی بهداشت تن و جان و روان انسان را از گزند علل مسبب بیماریها محفوظ می‌دارد. و قوای درونی انسانی را که برای جهاد و مبارزه بر علیه هر گونه عامل بیماری زا (چه جسمی و چه روان) لازم است پرورش می‌دهد و به آنها حجت می‌دهد و به ثمر می‌رساند و می‌دانیم که بهداشت مقدم بر هر نوع درمان است.

طاعت

درباره‌ی «طاعت» در راه رسیدن به هدف اسلام پس از شهادت به یگانگی خداوند و رسالت حضرت ختمی مرتبت صل الله علیه و اله در خطبه ۲۰۵ چنین می‌فرماید:

«الا و ان الله قد جعل للخیر اهلا و للحق دعائم و للطاعة عصما و ان لکم عن کل طاعة عوناً من الله یقول علی الالسنه و یتبث به الافئده فیه کفاء لمکتف و شفاء لمشتف.»

«آگاه باشید خداوند برای خیر و نیکی اهلی و برای حق ستون‌هایی و برای طاعت و نگاهدارندگانی قرار داده است و شما را در هر طاعت بر کار نیک از طرف خداوند مدد و کمکی است که زبانها را گویا و دلها را ثابت و مطمئن می‌سازد و در آن مدد بی نیازی است و برای خواهندگان بهبودی و شفا درمان است.»

نکاتی که از این سخنان مستفاد می‌شود بقرار زیر است:

۱- برای کار نیک و عمل صالح که خیر و صلاح مردمان در آن باشد مثل هر کار و برنامه دیگری گروهی هستند که اهل این کارند و عامل به آن بوده و آن را پرورش داده برشد می‌رساند که غرض مومنینی هستند که بخدا و دستورات او ایمان آورده و به آنها عمل می‌کنند و در نشر و پرورش آن می‌کوشند که در هر عصری از اعصار وجود دارند که از سنت‌های الهی است. و بدون وجود آنها قوام جامعه بشی و حیات بطور کلی سست می‌شود و به خسران و زیان می‌انجامد که «ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.»

۲- برای رسیدن به حق و رساندن دیگران به حق پایه‌ها و ستونهایی لازم است که وظیفه آنها بر پا داشتن حق و هدایت مردم به حق و راه حق است. هادیان برگزیده از طرف خدا هستند.

[صفحه ۱۷]

۳- و برای رفتن در این راه وظیفه بندگان اطاعت از دستورات الهی است که بوسیله پیشوایان به آنها رسانیده شده و مردمانی از بین

توده خلق نگاهدارندگان و نگاهبانان آنها هستند که هم راه را حفظ کرده و هم روندگان را محفوظ نگاه می‌دارند که از گزند حوادث مصون بمانند و در راهی که در پیش دارند خود را بقدر کافی مهیا ساخته و برای «رفتن» آماده شوند.

۴- و این راهروان راه حقیقت را همیشه و در هر زمان و هر مکان کمک‌هایی ظاهر و آشکار یا پنهان و نهفته از جانب خداوند منان می‌رسد که بوسیله زبان ما و گفته‌های مردم اشاعه می‌یابد و منتشر می‌شود و دلها به کمک آنها در ایمان خویش راسخ‌تر و ثابت‌تر می‌گردند و این از سنت‌های خداوندی است که هیچگاه آتش حق را خاموش نمی‌گرداند بلکه آن را همیشه روشن‌تر و روشن‌تر می‌گرداند.

۵- در این طاعت و استفاده از روش‌ها و وسائل است که «دردمندان دل» و طالبان شفا راه درمان را می‌یابند و نیازمندان رفع نیاز خود را می‌نمایند.

پس اطاعت و فرمانبرداری از دستورات الهی که بوسیله پیامبران و امامان و پویندگان بحق راه آنان در هر عصر و زمان و هر مکان بمردم مستمرا ابلاغ شده و می‌شود بهترین راه و وسیله شفای دردمندان می‌باشد مخصوصا آنها که صاحب‌دل اند و «در دل» دارند.

حکمت‌های کوتاه مربوط به دارو و درد

۱- «ربما كان الدواء داء و الداء دوا» (قسمتی از سفارش نامه حضرت به امام حسن (ع) در رسائل شماره ۳۱ جمله ۵۰ فیض الاسلام) «یعنی چه بسا آنچه را تو دارو تصور کنی خود مسبب درد است و بر عکس چه بسا چیزی را که تو درد و بیماری می‌پنداری ولی آن خود درمان تو است.»

- حقیقت این گفته حکمت آمیز هم در مبحث بیماریهای تن و هم بیماریهای روان و هم داروهای قدیم و هم جدید که گاه بر فوائد آنها می‌چربد و مرتب وارد صحنه شده و بسرعت از صحنه خارج می‌شود بر همگان روشن است و فوایدی که بعضی بیماریها هم در تقویت قوای دفاعی بدن هم در از بین بردن بعضی میکرب‌ها و بیماریهای دیگر دارند نیز بر اهل فن آشکار است و در قسمت روانی مهمترین راه آبدیده کردن روان آدمی و تقویت تقوای روانی او در منکوب ساختن عوامل زیان بخش ریاضت نفس و نگاه داری خواهشهای نفسانی و تقوی و گاه قبول بعضی ناراحتی‌ها و کاستنی‌ها برای تقویت قوای دفاعی جسم و جان می‌باشد که در حقیقت دردهای کوچکی هستند که انسان را برای آمادگی و مقابله با دردهای بزرگتر مهیا ساخته و خود نوعی مداوا بشمار می‌رود.

۲- و نیز در حکمت شماره ۴۰ در وقتی که یکی از یاران خویش که بیمار شده بود چنین فرموده:

[صفحه ۱۸]

«... جعل الله ما كان من شكواك حطا لسيئاتك فان المرض لا اجر فيه و لكنه يحط السيئات و يحتها حات الاوراق و انما الاجر في القول باللسان و العمل بالایدی و الاقدام.»

«یعنی خداوند بیماری ترا بر طرف شدن گناهانت قرار داده پس بیماری را پاداشی نیست بلکه گناهان را از بین می‌برد و آنها را مانند ریختن بر گها می‌ریزد و مزد و پاداش (حقیقی) در گفتار به زبان و کردار به دست و پاهاست.»

- که می‌رساند شکایت از بیماری صحیح نیست و شاید نفس وجود بیماری یادآور انسان از وجود بیماری و درد و رنج دیگران باشد و حسن تعاون و همدردی او را بر انگیزاند ولی پاداش حقیقی در گفتن بزبان و عمل به آن است و توجه به خداوند کار هر کار او بر وفق حکمت و مصلحتی است که کل حیات را در بر می‌گیرد و در خواهش افراد محدود و محصور نیست.

۳- در حکمت شماره ۲۵۷ درباره اثر کلام حکیمان فرموده است:

«ان کلام الحكماء اذا كان صوابا كان دواء- و اذا كان خطاء كان داء»

«یعنی سخن حکیمان (اهل دانش و بینش) اگر درست باشد دارو است و اگر نادرست باشد درد است یعنی معیار درستی و نادرستی سخن اهل دانش و بینش نیز موافقت یا عدم موافقت با حق است و الا هر سخن یا عمل که از حکیم سر بزند دلیل سودمند بودن آن نیست- زیرا حکما هم ممکن است دچار لغزش شوند و لغزش آنان یا سخن ناصواب آنان مسبب لغزش بسیاری از مردم است» که گفته‌اند:

[صفحه ۱۹]

«زله العالم زله العالم» - یعنی «لغزیدن دانشمند لغزش جهان است.»

یا «اذا فسد العالم فسد العالم» - «هر گاه دانشمندی فاسد شد دنیایی فاسد شد» - و خود حکیم که باید درمان مردم باشد مسبب درد آنان خواهد شد.

۴- و در حکمت شماره ۲۶ درباره موقع درمان یا مراجعه به طبیب چنین می‌فرماید: «امش بدائک ما مشی بک» - یعنی «تا مادام که درد با تو می‌سازد تو با او بساز.»

و این دستور مگر در موارد حاد و ضروری دستور جامعی است که انسان اگر بتواند با درد خود بسازد کمک به تقویت و پرورش وسائل دفاعی خویش کرده و برای مبارزه آماده‌تر می‌شود- مگر اینکه قوای دفاعی کافی برای جلوگیری و مبارزه نباشد- و بکار بستن این دستور ساده مردم را از مراجعه بیجا و فراوان به پزشک باز می‌دارد و از شکل مصرف کننده بیش از حد درمی‌آورد.

۵- و در (حکمت شماره ۶) در فوائد صدقه می‌فرماید:

«و الصدقه دواء منجح- یعنی صدقه دارویی است شفا بخش و از حضرت رسول (ص) روایت شده که فرموده: «داوا مرضاکم بالصدقه» - یعنی «بیماران خویش را با صدقه درمان کنید.»

۶- و بالاخره در خطبه ۱۶۷ درباره خواسته بعضی اصحاب که خواهان کیفر کشندگان عثمان بودند و مقصود کشتن طلحه و زبیر بود- حضرت دستور مدارای با آنها را داد ولی در ضمن در آخر خطبه فرمود که اگر مدارا با آنها سودی نداشت چاره‌ای نخواهیم داشت مگر اینکه به آخرین دوا که جنگ باشد متوسل شوم و این مثل عرب را بکار برد که «اخر الدوا الکی» یعنی آخرین دوا داغ کردن است که در حقیقت آخرین وسیله است که پزشک برای درمان بیماری ممکنست بکار برد زیرا برای وی رنج آور است و ناراحت کننده و طبیب تا می‌تواند باید رنج بیمار را تسکین دهد مگر اینکه برای درمان یک رنج بزرگتر که بیماری سخت باشد تحمل رنج کوچکتر که داغ کردن باشد لازم آید.

نظری به طب پسیکو سوماتیک و رابطه تن و جان با روان (مسئله بیماری دل)

بدن انسان مربوط به موجود زنده‌ای است که از تن، جان و روان تشکیل شده و در محیطی به نام طبیعت همراه با سایر موجودات و عناصر جهان زندگی می‌کند، و زندگی نوعی استقرار

[صفحه ۲۰]

روابط متقابل و متعادل بین محیط بیرون و محیط درون بدن انسان است. تن وی را می‌توان تابع قوانین فیزیکی و شیمیایی عناصر موجود در طبیعت یعنی مواد غیر آلی دانست و آن را شناخت، و جان وی را نیز می‌توان مانند جان دیگر موجودات زنده با قوانین شناخته شده بیولوژیک مورد بررسی قرار داد، اما روان وی مخصوص به خود اوست و برای خود قوانین خاصی دارد که باید آنها را شناخت. واکنش انسان در مقابل محیط بیرون و درون یک واکنش زنده و به اصطلاح ارگانیک است و هر سه قسمت تشکیل دهنده بدن او یعنی تن و جان و روان او در محیط اثر کرده و بر عکس از محیط متاثر می‌شوند و این روابط در تمام ادوار زندگی از زندگی جنینی داخل رحم گرفته تا تولد و رشد و افول زندگی دائما برقرار است. سابقا خیال می‌کردند بدن انسان مجموعه‌ای از

سلولهاست که تحت تاثیر عوامل زیان بخش بیماریها قرار گرفته و هر وقت سلولی آسیب دید می‌توان با وسایل فیزیکی و شیمیایی و میکروسکوپی بیماریش را تشخیص داده و اثر آن را درمان کرد. اما در این نیم قرن اخیر به اثبات رسیده (و برای ما مسلمانان از زمان صدر اسلام و سخنان حضرت امیر مومنان آشکار بود) که بسیاری بیماریهایی که در ساختمان ظاهری سلولها اثر نمی‌گذارند اما وضع زندگی شخصی را بیمار گونه کرده و از طبیعی منحرف می‌سازند یعنی بیماریهایی وجود دارد که به اصطلاح طبی آنها را غیر عضوی می‌نامند و در اثر انحراف اعمال حیاتی سلولهای بدن بوجود می‌آیند بدون اینکه ما با دقیق ترین و پیچیده ترین اسباب و وسایل پیشرفته خود بتوانیم وجود آسیب را در آنها بیابیم، و هیچ دستگاهی از دستگاههای بدن نیست که تحت تاثیر روان انسانی نباشد و اعمال آن از نوع واکنشهای روانی صاحب خویش متاثر نگردد و چه بسا بیماریهایی هستند که منحصر در اثر واکنشهای روانی تولید شده و سبب آسیب عضوی قابل تشخیص می‌گردند (نمونه آن زخم معده و اثنی عشر). بر عکس پدیده‌های محیطی و بیماریهای تن و جان نیز در روان موثرند و آن را تغییر می‌دهند. آنچه در مدرسه‌های طب به دانشجو می‌آموزند بیشتر بر مبانی آسیبهای مشهود و تکنیکهای وابسته قرار دارد و حال آنکه انسان یک موجود زنده درد حال تغییر و تحول است که دائما در حال تبادل آثار با محیط بیرونی و درونی اجتماعی خویش است و بسیاری بیماریهایی که با هیچ یک از وسایل پیشرفته لابراتواری قابل تشخیص و درمان نبوده و فقط با برخورد انسانی یک پزشک با انسانی دیگر به نام بیمار ممکن است تشخیص داده شده درمان شوند و تعداد این بیماریها و عوارض کم نیست- مضافا با آنکه کمتر بیماری جسمی وجود دارد که به نوعی در روان بیمار اثر نکند از این رو یک نوع میکرب تیفوئید که در بدن افراد مختلف وارد شده است به اندازه تعداد افراد مبتلا- اشکال مختلف به خود می‌گیرد یعنی یک تخم مشخص ممکن است در زمینهای مختلف و شرائط مختلف انواع متفاوت با خواص متفاوت به بار آورد و این درباره موجودات دیگر است که فاقد روانند چه برسد به انسان که

[صفحه ۲۱]

دنیای روانی او خود دنیایی دیگر است و واکنشهای آن هم بسیار متفاوت و متعدد زیرا هیچ دو فرد انسانی حتی دو قلوبهای یک تخمی نیز کاملا به هم شبیه نیستند و اگر ظاهرا هم شبیه باشند باطنا متفاوتند.

طب پسیکو سوماتیک با چند گروه بیمار سر و کار دارد:

گروه اول: بیمارانی هستند که از نشانه‌های مختلف فیزیکی شکایت دارند اما برای بیماری آنها علل به اصطلاح عینی و عضوی کشف نشده و چون توجه به عواطف و احساسات و واکنشهای روانی آنها نشده آنها را غیر عضوی یا عملی می‌خوانند.

گروه دوم: بیمارانی هستند که واقعا بیماری عضوی مشخص دارند اما علت بیماری آنها اختلال اعمال روانی و هیجانان و عواطف مشخص می‌باشد یعنی ناراحتی روانی سبب آسیب غیر قابل برگشت اعضای بدن آنها شده است.

گروه سوم: بیمارانی هستند که مسلما دچار آسیب عضوی شناخته شده بدنی هستند اما همه نشانه‌های آنها بوسیله این آسیبهای قابل توضیح نیست یعنی مخلوطی از نشانه‌های عضوی و غیر عضوی که در اثر روان بوجود آمده‌اند در آنها دیده می‌شود.

نتیجه بنابر این می‌توان نتیجه گرفت که کمتر بیماری در انسان وجود دارد که به نوعی تحت تاثیر روان آدمی قرار نگیرد یا در روان او اثر نگذارد و چون روان از خصایص بنی نوع انسان است توجه به آن در همه حال از مهمترین وظائف پزشک معالج و طبیب است مخصوصا اگر وقتی به تعریف و وظیفه طبیب طبق روایت حضرت صادق (ع) توجه کنیم که وظیفه اصلی طبیب درمان یک فرد بنام انسان است با تمام مشخصات تن و جان و روان که روان مهمترین عنصر آن را تشکیل می‌دهد «و طبیب آن است که نفس بیمار را «نیکو» گرداند و قوای طبیعی وی را نیرو بخشد و با او نه به مثل مجموعه‌ای از ماشینها رفتار کند که برای تعمیر مزد مکانیسین آورده‌اند بلکه وی را باید مثل یک «گل» مجموعه‌ای از موجودات زنده بداند که در حال تبادل ارگانیک با بیرون و درون خویش است تا بتواند بیماری او را از اساس ریشه کن کند- انسانی که علاوه بر زندگی بیولوژیک و خوردن و آشامیدن و

خواهیدن و مسکن گزیدن و توالد و تناسل، باید در اجتماعی از انسانهای مختلف و در جهانی متحول و متغیر زندگی کند- شغلی داشته باشد و وظیفه‌ای در اجتماع، و مسئول زندگی خود اهل و عیال و جامعه زندگی خویش نیز باشد که رل بسیار روان او را در زندگی و واکنش او را در مقابل عوامل بیماری زا روشن می‌سازد.

[صفحه ۲۲]

انسان برای بقای خویش در اجتماع خویش به چه چیزهایی نیاز دارد؟

(انواع واکنشهای روانی انسان در مقابل عوامل موجود در زندگی)

در مقابله انسان با عوامل محیطی (اعم از درونی و بیرونی) زندگی که آنها را ناملايمات و فشارهای زندگی می‌نامیم چند گونه برخورد ممکن است اتفاق افتد و واکنشهایی بوجود آورد که منجر به پیدایش عوارض و احساساتی از این قبیل گردد: ترس- غضب- پشیمانی- گناه- غم و غصه- تنهایی- ناامیدی و نظائر آن. نوع و شدت این واکنشها و اثر روانی آنها در اشخاص مختلف و طرز برخورد آنها با این عوارض متفاوت است که می‌توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول: آنهایی هستند که واکنش روانی شان بسیار شدید بوده و دچار نوعی از هم گسیختگی اعمال روانی شده و به اصطلاح به جنون یا «پسیکوز» مبتلا می‌شوند یعنی بیماری خالص روانی.

دسته دوم: آنهایی هستند که دچار نوعی واکنشهای عصبی روانی به شکل اضطراب، افسردگی و سایر نشانه‌های دفاعی می‌شوند بدون اینکه در اعمال حیاتی بدن آنها اثر واضحی بگذارد که آنها را «پسیکونوروز» گویند.

دسته سوم: اشخاصی هستند که واکنشهای روانی شان در دستگاههای مختلف اثر زود گذر یا دایم گذاشته و منجر به پیدایش نشانه‌های جسمی می‌گردد که آنها را «پسیکو سوماتیک» نامند و مسلم است که تعداد مبتلایان به دو نوع اخیر بسیار زیادتر از نوع اول است و همین‌ها هستند که به اصطلاح بیماری «دل» را تشکیل می‌دهند.

رابطه بین روان و تن یا جان و دل

چرا بیماریهای پسیکو سوماتیک را بیماری دل گویند؟

جزو دستگاههایی که نشانه‌های روانی بیشتر در آنها موثرند و یا لاقبل به آنها تظاهر می‌کنند دستگاه قلبی و عروقی است که از نشانه‌های آن درد جلو قلبی- طپش قلب- نامنظمی صداهاى قلب- غش و ضعف- کوتاهی نفس و بی خوابی است- علت اهمیت این نشانه‌ها یا ممکن است مربوط به اهمیت قلب در ذهن انسان بعنوان بزرگترین عامل حیات و منبع رساننده خون یعنی عامل اصلی حیات به اعضای بدن باشد یا اینکه چون بیشتر علل مرگ ناگهانی مربوط به قلب است و قطع ناگهانی حیات یکی از مسائلی است که ذهن بشر را از قدیم به خود معطوف داشته است باشد و در هر حال انطباق ذهنی قلب که طپش آن بارزترین نشانه زندگی است با اصل حیات سبب شده

[صفحه ۲۳]

است که بشر اولیه ساده‌ترین نشانه وجود زندگی را در «زدن قلب خویش» دانسته و به آن اعتقاد ورزیده و در نتیجه آن را بصورت مرکز احساسات و عواطف و فهم و شعور خود تصور کرده است- عقیده‌ای که ارسطو هم بدان اعتقاد داشته ولی افلاطون و جالینوس با آن مخالف بوده‌اند زیرا تجربه و علم برای آنها ثابت کرده بود که مرکز احساسات و علائم روانی و فهم و شعور انسان مغز اوست نه قلب او- اما در بیشتر زبانهای رایج دنیا و از آن جمله زبانهای عربی و فارسی هنوز هم قلب یا دل مرکز احساسات و آگاهی و اراده انسان بشمار می‌رود- چنانکه در زبان فارسی «دل» به چند معنی مختلف آمده که یکی همان «دل گوشتی» است که

درون سینه و در طرف چپ بدن قرار دارد و دیگر جان و روح و «روان» است و سومی «شکم» یعنی وسط بدن است و چهارمی نیز مرادف آن «مغز وسط و مرکز» اشیاء و درخت و نظائر آنهاست و در فرهنگ نفیسی متجاوز از ۸۰ کلمه مرکب با لفظ دل آمده است که همه در برگیرنده معانی مختلف دل مخصوصا معنای دومی آن می‌باشد از آن جمله کلمات دلخواه یا دلم می‌خواهد- با جان و دل- دل به دل- دو دلی- دل گرفتگی- دل آرا- دل آرام- دلیر- صاحب‌دل- بی‌دل- دل آزار- دل آشوب- دل آگاه- دل‌باخته- دلکش- دل خراش- دل‌داده- دلخوش- دل مردم- دلهره و غیره از نظائر این صفات است که همه به دل نسبت داده شده و همگی به فهم و شعور و احساسات یعنی مشخصات روانی انسان منسوب است که قلب یکی از مظاهر تاجر یا اختلال آن است. و عین این معانی در زبان عربی منتها با وسعت کمتر آمده و نمونه آن قرآن است که دل را مرکز تفقه و بینش دانسته (لهم قلوب لا یفقهون بها) و ... و در هر جا نام مرض در قرآن آمده مقصود مرض قلب بوده و آن امراضی از قبیل فتنه- فساد- طغیان- کفر- نفاق و شک می‌باشد که همه از مظاهر ناراحتیهای روانی و انتخاب راههای مخالف حق و رشد و تکامل انسان بشمار می‌رود و چون قرآن هم برای کلیه مردم نازل شده و به زبان معمولی رایج آنها حکمت‌های بیشماری را عرضه داشته، در اینجا نیز همان لفظ مورد اعتقاد و زبان مردم را بکار برده است بدون اینکه خواسته باشد علم بیولوژی یا فیزیولوژی یا تشریح بیاموزد و برای یک انسان معمولی حتی در زمان حال نیز کلماتی را که در بالا- آوردیم به طور روز مره استعمال می‌شود بدون اینکه غرض از خواست دل خواست دل صنوبری باشد اگر چه همانطوری که گفتیم اصطلاحا و بطور سمبلیک به همین قلبی که در سینه است نسبت داده شده باشد (و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور).

در معنای قلب در کتاب «المنجد» چنین آمده: قلب به معنای عضو صنوبری که در طرف چپ سینه قرار دارد می‌باشد و آن را از آن جهت قلب گویند که دارای انقلاب است و در گردش و حالی بحالی می‌شود- معانی مشابه و مترادف آن فواد و عقل و لب و محض هر چیز است.

و در کتاب «مفردات راغب» چنین آمده که قلب مربوط به چیزهایی است که به روح نسبت

[صفحه ۲۴]

می‌دهند مانند علم و شجاعت و فهم- و تثبیت هر چیز و تصرف آن- و قلبی که در سینه است مجاز است برای روح مثل اینکه گفته می‌شود «تجری من تحتها الانهار» و حال آنکه این نهرها نیستند که جریان دارند بلکه آن آبی که در نهر است جریان دارد. و در قرآن قلب در اعداد سایر حواس انسان از آن جمله گوش و چشم آمده و حتی کور دلان را با عبارتی فصیح آورده که مقصود آنهایی نیستند که چشم ظاهرشان کور است بلکه آنهایی هستند که قلبهای درون سینه شان و دلهای آنها و چشمهای باطنی آنها از فهم حقایق عاجز است یعنی همان که در زبان فارسی «کور دل» می‌گوئیم (آیه ۲۲ سوره حج: فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور) و خداوند را همه جا «علیم بذات الصدور» یعنی آگاه بر درون سینه‌ها یعنی دلهای آنها ذکر کرده است و جالب آن است که در تمام سیزده موردی که لغت «مرض» در قرآن آمده همه جا با «قلب» همراه است و بصورتی «فی قلوبهم مرض» ذکر شده یعنی مرض در دلهای ایشان است.

حال که سخن به اینجا رسید بجا است اگر به دو لغت دیگر که در قرآن مرادف با قلب و دل یعنی روان آمده در اینجا بیاوریم و آنها کلمات فواد و لب است.

فواد: طبق نوشته «راغب اصفهانی» مترادف با قلب است منتها قلبی که در گیر شده باشد و مورد تنبه و آگاهی قرار گرفته و روشن شده باشد زیرا اصل لغت آن از بریان کردن و خوب پخته شدن گوشت میاید و مقصود دلهای آگاه و روشن است- و در قرآن نیز به معنای آگاهی دل و دلهای آگاه و در ردیف حواس دیگر چون گوش و چشم آمده است و همچنین فواد است که هم حقیقت را می‌تواند دریابد هم می‌تواند به دنبال هوای نفس رود و راه باطل را پیروی کند.

لب: کلمه دیگری که در قرآن مترادف با قلب استعمال شده «لب» است و آنطبق گفته راغب اصفهانی به معنی عقل خالص و خالی از شائبه است یعنی در حقیقت لب میزان خلوص را نشان می‌دهد و هر عقلی لب نیست فقط آن عقلهائی که پاک و زکی هستند لب شناخته شده و اول الالباب که فارسی آن صاحب‌دل است به معنی همین گروه است که عقل آنها تزکیه شده و در جهت فهم و اخلاص حرکت می‌کنند.

صدر: بالاخره کلمه دیگری که گاهی اوقات همراه با قلب و گاهی جدا استعمال می‌شود «صدر» است که به فارسی سینه گویند و صفات گشاد شدن سینه یا تنگ شدن آن را که در قرآن بنامهای شح و ضیق استعمال شده به همین قسمت مربوط می‌شود و ما هم در زبان فارسی آن را به نام دل گشادگی یا دلتنگی می‌نامیم و همه با معنی آن آشنا هستیم از آن جمله است گشاد شدن سینه به اسلام (آیات ۲۲ سوره زمر، یا ۱ سوره انشراح و ۱۲۵ انعام و ۲۵ طه) یا گشاد شدن به کفر (آیه ۱۰۶ نحل) یعنی جای گرفتن عقیده اسلامی و ایمان با عقیده کفر در دل شخص - نقطه مقابل

[صفحه ۲۵]

آن تنگ شدن سینه است مانند (آیه ۹۷ سوره حجر): «و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون» یعنی «ای پیغمبر می‌دانیم که سینه تو از آنکه آنها می‌گویند تنگ می‌شود و یا «ضامن به صدرک» (۱۲ هود) یعنی سینه تو به شنیدن آنها تنگ می‌شود که در حقیقت معنی مصطلح آن دلتنگی یا دلگرفتگی است.»

بطور خلاصه در زبان مردم و قرآن و نهج‌البلاغه و در زبان ادبی هر جا نام بیماری دل رفته مقصود بیماری روانی است و نشانه‌های آن معمولاً از نشانه‌های اختلاف روانی و عاطفی و همچنین نشانه‌های جسمی مخصوصاً قلبی ترکیب شده و گاه مترادف یکدیگر استعمال شده و همین‌ها هستند که دو گروه مهم و شایعترین بیماریها یعنی بیماریهای پسیکو سوماتیک (روان تنائی) و پسیکو نوروز (عصبی روانی) را تشکیل می‌دهند و درست همین‌ها هستند که احتیاج به روان درمانی و باصطلاح «تطب» دارند که باید بوسیله طبیب انجام گیرد یعنی فردی آگاه به جسم و جان و تن و روان مردم که بتواند دل‌های آنها را پاکیزه و نیکو گرداند (طبق حدیثی که حضرت صادق (ع) آورده‌اند) و آرامش بخشد- و در اینجا بد نیست اشاره‌ای به گفته‌های شاعر عارف و دل آگاه ایرانی یعنی مولانا جلال‌الدین مولف مثنوی نمائیم که در جلد چهارم دفتر خویش درباره‌ی طبیبان بدن و طبیبان دل یا طبیبان الهی چنین گفته است:

این طبیبان بدن دانشورند

بر مقام تو ز تو واقفترند

تا ز قاروره همی بینند حال

که ندانی تو از آن رو اعتدال

هم ز نبض و هم ز رنگ و هم ز دم

بو برند از تو، به صد گونه سقم

پس طبیبان الهی در جهان

چون ندانند از تو اسرار نهان؟

هم ز نبضت، هم ز چشمت، هم ز رنگ

صد سقم بینند از تو، بیدرنگ

این طبیبان نو آموزند خود

که بدین آیاتشان حاجت بود

کاملان از دور نامت بشنوند
تا به قعر تار و پودت در روند
بلکه پیش از زادن تو سالها
دیده باشندت به چندین حالها
حال تو دانند یک یک مو به مو
زانکه پر هستند از اسرار هو

اساس درمان شایعترین بیماریهای روانی (بیماریهای دل)

اشاره

مقصود از بیماریهای روانی در اینجا همانهاست که روانی خالص نبوده و اثرات جسمی [صفحه ۲۶]

دارند که گاه آن اثرات جسمی عیانتر و آشکارتر از نشانه‌های روانی هستند (گروه بیماریهای پسیکو سوماتیک و پسیکو نوروز) و همانها هستند که از نظر شیوع فراوانترین بیماریها را تشکیل داده و در اصطلاح فارسی می‌توان از آنها به نام بیماریهای دل یاد کرد- ما درمان این بیماریها را بطور خلاصه ابتداء در روش کلاسیک معمول امروزه و سپس روشی که حضرت علی (ع) در ۱۴۰۰ سال قبل بیان فرموده در زیر می‌آوریم:

اصول روشهای درمان به سبک امروزی

اشاره

اساس هر گونه درمان روانی بر یک اصل کلی قرار دارد و آن رابطه صحیح و انسانی بین دو فرد یعنی بیمار و پزشک است- این رابطه باید کاملا صمیمی و متقابل بوده و بر مبنای صدق و صفا و اعتماد دو طرف به هم قرار داشته باشد- یعنی باصطلاح اسلامی پزشک باید کاملا «صفات یک طیب» را داشته باشد که بخواهد تن و جان و روان بیماری را که انسانی دیگر مثل خود اوست آرامش بخشد و او را از رنج خلاصی دهد- پس از این اصل اساسی روشهای مختلفی در درمان بکار می‌رود که ما مهمترین آنها را ذکر می‌کنیم:

تحلیل روانی و پسیک آنالیز (PSYCHANALYSIS)

بر مبنای این نظریه قرار دارد که اختلالات عاطفی و احساسی و روانی بیمار در اثر تحولات گذشته روانی او و مخصوصا از زمان کودکی و بلوغ بوجود آمده و واکنشهای فعلی آن برخاسته از پیشینه اوست پس اگر به وسائلی بتوانند این علل باصطلاح «فرو کوفته» را که در ضمیر ناخود آگاه شخص قرار دارد بیرون کشیده و آنها را «رو» کنند بیماری خود بخود آشکار شده و با تجزیه و تحلیل بکار بردن منطق و اصول می‌توان آنها را منتفی و یا لاقبل بی اثر ساخت- این روش گر چه در اوائل قرن جدید بسیار مرسوم بود اخیرا کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد و اغلب بصورت کمکی از آن استفاده می‌شود- مطالعه خوابها و نوشته جات و عقاید بیمار و آثار شعری و هنری از نیز در تشخیص علت بیماری و رفع آن ممکن است موثر باشد.

در نوعی دیگر از این روش بنام درمان روانی بیولوژیکی خود بیمار در تحلیل و تجزیه نشانه‌های خود و واکنشهای روحی خویش

بطور موثر به کمک پزشک شرکت کرده و دریافتن عامل موثر همکاری به عمل می‌آورد- این دو روش را روشهای ریشه‌شناسی نیز نامند.

متقاعد ساختن بیمار یا (PERSUASION)

که بیمار را وامی‌دارند با تجزیه و تحلیل نشانه‌های خویش و واکنشهای روانی موجود در خود را بیان نموده و با بکار بردن منطق و عقل او را با واقعیت امور که مسبب ناراحتی او بوده‌اند آشنا ساخته و راه‌حلهای منطقی به او نشان دهند و در این کار دائما وی را کمک می‌کنند.

روش القائی یا تحت تاثیر قرار دادن حواس بیمار یا (SUGGESTION)

در این

[صفحه ۲۷]

روش پزشک با قدرت و مهارت خویش حواس و احساسات بیمار را تحت تاثیر قرار داده و درمان را به او القا می‌کند و با استفاده از توجه و اعتماد بیمار به خویشتن و توجه بیشتر به علل جسمی و دستگاههای مختلف بدن در او اثر گذاشته و ناراحتی روانی وی را تسکین می‌بخشد.

خواب کردن یا هیپنوز

که آنهم نوعی القا و تاثیر پزشک معالج در بیمار است که در بعضی بیماریهای روانی مخصوصا هیستری مورد استفاده قرار می‌گیرد ولی مانند روشهای ۳ و ۴ جزو علاج ریشه‌ای بشمار نمی‌رود و بطور سطحی و موقت آن را تسکین می‌دهد.

گوش دادن یا باصطلاح دل دادن به بیمار

روشی است که اخیرا بیشتر متداول است زیرا در بسیاری از موارد نفس درد دل به بیماری که دچار اضطراب- دلهره و ترس است آرامش می‌بخشد و بار درونی او را سبک می‌سازد گاهی اوقات این سبک شدن بار و یاد آوری غمهای درونی و درد دلها او را به گریه و امی‌دارد و همین گریه نوعی دریچه اطمینانی است برای خالی کردن بار غم بشمار می‌رود- و گاه این کار در حضور گروهی از پزشکان و بیماران انجام می‌گیرد که آن را گروهی درمانی نامند.

دارو

اگر بخواهیم بطور منطقی مسئله را در نظر بگیریم باید حتی المقدور از تجویز دارو که اغلب آنها هم اثرشان موقتی بوده و اعتیاد آورند خود داری کنیم- اگر چه متاسفانه بعلت کمی وقت پزشکان یا کمی حوصله آنان فعلا اکثر آنان بیشتر از این طریق استفاده می‌کنند و بهمین جهت هم بیمارانشان به اصطلاح استخوان لای زخم مانده و نیاز به مراجعه مکرر بلکه همیشگی خواهند داشت.

اصول روش درمان بر مبنای نهج البلاغه روش علوی

برای اینکه مطلب خوب شکافته شود مقدمتا نظری به سیر مراجعه یک بیمار به پزشک و راه درمان می‌افکنیم:
مرحله اول آن است که شخص خود را بیمار می‌بیند و می‌داند یعنی نشانه‌هایی از یک بیماری یا انحراف از وضع طبیعی را در خود

مشاهده کرده یا احساس می‌کند و در مرحله دوم نیاز به مراجعه به پزشک را در خویشتن می‌بیند و احساس می‌کند و یا اینکه برای پیشگیری از ابتلا به بیماری جسمی یا روانی احساس احتیاج به مراجعه به پزشک می‌کند و در مرحله سوم به یک پزشک بصیر و آگاه و مورد اعتماد خویش که آن را آگاهانه انتخاب کرده است مراجعه می‌کند و در مرحله چهارم پزشک درد او را تشخیص داده و دستور العمل یا نسخه‌ای برای شفای او به وی می‌دهد یا تجویز می‌کند و در مرحله پنجم بیمار دستورات پزشک را انجام می‌دهد تا اگر پزشک به درستی بیماری را

[صفحه ۲۸]

تشخیص داده و درمان را تجویز کرده و بیمار هم کاملاً مطابق دستور العمل رفتار کرده باشد به نتیجه مطلوب برسد و اگر خدا بخواهد شفا یابد.

روشی را که مولای متقیان در پیاده کردن مراحل فوق برای درمان بیماران دل- که مشخصات آن را در بخش قبلی آوردیم و شامل بیشتر گرفتاریها و بیماریهای شایع انسانی می‌شود- بیان کرده است می‌توانیم در اصول زیر خلاصه کنیم:

۱- آن کس که به بیماری دل گرفتار است و هر آن در اضطراب و دلهره و تشویش و یا افسردگی و دلمردگی و یاس و ناامیدی و ترس یا غضب و نظائر آن به سر می‌برد مهمترین چیزی را که خواستار است بدست آوردن نوعی آرامی و اطمینان خاطر است که بتواند خود را در امن و امان ببیند و حس کند و تعادل از دست رفته خود را بدست آورد و امکان پیمودن راه خود را در جهت انسان شدن «یعنی شایستگی جانشینی «الله» را در زمین بدست آوردن و بعبارت دیگر در راه رشد و کمال رفتن را باز یابد که این هدف اساسی هر انسان باید باشد و این آرامش را به عربی «سکینه» و «اطمینان» گویند.»

۲- راهی که وی را در رسیدن به این هدف توصیه می‌کند راه اسلام است.

۳- راهنما و راهبر یا پزشکی که انسان را در راه رسیدن به این هدف و دادن آرامش و درمان بیماری او کمک می‌کند معرفی کرده است که آن خدا و جانشینان و پیشوایان برگزیده از طرف او یعنی رسول خدا و امامان و پویندگان هر چه خالصتر راه آنان می‌باشند.

۴- نسخه‌ای که این پزشکان توصیه می‌کنند (و خود امام از بزرگترین آنهاست) در کتابی بنام قرآن نوشته شده که برای همه قرون و اعصار و همه مکانها و زمانها تا پایان جهان کافی است و این همان توشه راه یا وسیله کار است که نهج البلاغه نیز از زمره آنها محسوب می‌شود.

۵- محتویات این نسخه یا دستور العمل را باید شخص بیمار از روی اعتقاد و اعتماد کامل عمل کند و آن بر مبنای دو اصل قرار دارد که یکی ایمان و اعتقاد قلبی به پزشک و دستور العمل او و دیگر عمل کردن به آن که چون در جهت صلاح و بهبودی بکار می‌رود بنام «عمل صالح» موسوم است و این همان ایمان و عمل صالح است که از شرایط رستگاری بشر بوده و در ۴۳ آیه از آیات قرآن توأم با یکدیگر آورده شده است.

۶- و این عمل صالح نیز بر دو پایه اصلی قرار دارد یکی اطاعت کامل از آنچه گفته شده است و انجام دادن اعمال دستور داده شده (طاعت) و دیگری بر مبنای پرهیز از اعمالی که نباید انجام داد که آنها را در اصطلاح تقوی نامند- همانطوری که یک بیمار جسمی نیز باید بعضی کارها را انجام داده و از بعضی کارها خودداری کند.

همانطور که در بخش پیشین دیدیم اساس دستورات امام برای شفای این دردمندان و

[صفحه ۲۹]

آرامش یا سکینه آنان نیز بر همین مبانی قرار دارد که اسلام- قرآن- طاعت و تقوی است و در نمودار زیر نمایش داده می‌شود.

۱- هدف مساوی است با سکینه

(آرامش - امنیت خاطر - اطمینان)

۲- راه مساوی است با دین اسلام

۳- راهنما و هادی مساوی است با خدا و جانشینان و برگزیده او از بین مردم

۴- نسخه نوشته شده و دستور العمل مساوی است با قرآن

۵- روش انجام دستور العمل بر دو پایه ایمان و عمل صالح استوار است که عمل صالح نیز از دو بخش طاعت و تقوی تشکیل شده است.

در بین اصول بالا در بخشهای پیشین صحبت کرده ایم در اینجا چند تذکر راجع به سکینه - اطمینان و ایمان که اساس درمان و یافتن شفا را تشکیل می دهد لازم است:

۱- سکینه که از اصطلاحات قرآنی است و از ریشه «سکن» گرفته شده که معنای آن ثابت ماندن و بیحرکت شدن و آرام گرفتن است و سکان کشتی نیز از همین ریشه آمده است - در پنج آیه قرآن بدان اشاره شده است که در همه جا به پیامبران و مومنین مربوط می شود و از آن جمله است آیه ۴ سوره الفتح که می فرماید:

«هو الذی انزل السکینه فی قلوب المومنین لیزدادوا ایمانا» - یعنی «خداوند است که سکینه و آرامش را در دلهای مومنین فرود آورد تا ایمان آنان زیادتر شود».

و مرادف آن اطمینان که آن سکون و آرامش پس از نا آرامی و انزعاج می باشد (مفردات راغب) و انزعاج به معنی نا آرامی و از جا کنده گی است - و در زبان فارسی نیز اطمینان مصطلح است - در بیشتر آیات قرآن که اطمینان و مطمئن استعمال شده بدنبال آن قلب یعنی دل آمده است و بهترین راه اطمینان قلب و آرامش دلها را ذکر و یاد خداوندی آورده است که: الا - بذكر الله مطمئن القلوب (۲۸ رعد) یعنی تنها با یاد خداست که دلهای مردم آرام می گیرید نه بوسیله‌ای

[صفحه ۳۰]

دیگر.

بنابر این نتیجه می گیریم که تنها آرامش دهنده و مطمئن کننده دلهای نا آرام مردمی که دل دردمند دارند یا به بیماری پسیکو سوماتیک دچارند یاد خدا و رفتن به راه خداست.

حال ببینیم که بشر چگونه می تواند به این راه دست یابد:

۲- ایمان به خدا - ریشه ایمان از «امن» می آید و آن آرامش و طمانیه نفس و از بین رفتن ترس است و امن و امان و امانت نیز همه از یک ریشه اند و امنیت خاطر که در زبان فارسی استعمال می شود نیز از همین ریشه است.

ببینیم از نظر روانی انسان چگونه ایمان و آرامش پیدا می کند؟

انسان از نظر روانی فطرتا موجودی نا آرام است و این نا آرامی از جهتی به نفع اوست ولی اگر از حد گذشت موجب زیان او خواهد شد - بنفع اوست از آن جهت که او را موجودی «پژوهشگر» می سازد که دائما در فکر شناخت بیشتر و آگاهی زیادتر است و می دانیم که از اسبابهای بزرگ تکامل انسان همین تمایل او به شناخت بیشتر و آگاهی و علم بیشتر است - و چون جهان گسترده و وسیع است هر چقدر علم و آگاهی او زیادتر شود بیشتر پی به میزان نا آگاهیها و مجهولات خود می برد یعنی همیشه به این امر واقف است که آنچه را نمی داند بیشتر از آن است که می داند (مگر عده ای خود خواه و کوتاه نظر که خیال می کنند تا چیزی را دانستند همه چیز را می دانند ولی دانشمندان به این نکته واقفند که هر چه انسان معلوماتش زیادتر شود دریچه های تازه تری از مجهولات به روی او گشوده می شود) بنابر این همیشه در دل او نوعی نا آرامی و نگرانی درباره آن چیزهایی که می داند نگران کننده است و همچنین چیزهایی که آنها را نمی شناسد اما احتمال می دهد ممکن است نگران کننده باشد وجود دارد و از همین رو

به دو خصیصه دیگر خویش (علاوه بر علم) پناه می‌آورد که یکی «هنر» است و دیگری «مذهب» - «در هنر خویش» هم آن چیزهائی را که می‌شناسد مجسم می‌سازد و هم قسمتی از چیزهائی را که نمی‌داند اما می‌خواهد مطابق میلش باشد- بنابر این هنر انسان گر چه برای آرامش او بوجود آمده و بوسیله او خلق شده اما می‌بینیم که باز نمی‌توان نا آرامی او را کاملاً مرتفع سازد و همین بقای نا آرامی است که در زمان ما بسیاری از هنرمندان را به آرام کردن مصنوعی «دل نا آرام» خویش بوسیله دارو و اعتیادات گوناگون دچار می‌سازد اما درد اساسی آنان را که «درد دل» است شفا نمی‌دهد.

بنابر این بشر چاره‌ای ندارد مگر آنکه به سومین خصیصه فطری خویش که «اعتقاد و عقیده» باشد پناه برد و همانست که برای او توجه به مذهب را بوجود می‌آورد و آن عبارت از بینش

[صفحه ۳۱]

خاص به جهان بیرون (یا طبیعت) و جهان درون خویش (یا انسان است)- تفاوت در این بینشها مذاهب گوناگون را بوجود می‌آورد که یکی مذاهب شرک است و دیگری مذهب توحیدی- در اینجا وارد جزئیات نمی‌شویم فقط این نکته را تذکر می‌دهیم که در طول مراحل رشد فکری انسان و تکامل روز افزون وی گرایش او از مذهب شرک که بصورت غلها و زنجیرهای مختلف او را در بندهای متعدد محصور می‌نماید این مذهب «توحید» است که رهائی بخش بوده و او را از «بندگیهای» متعدد آزاد می‌سازد و فقط به بند و اعتقاد (که آنهم از ماده عقد می‌آید که بستگی را می‌رساند) و وابستگی به یک وجود هستی بخش هدایت کننده جهت و راه و روش رشد و تکال وی را وامی‌دارد که بنام «خدای یگانه» موسوم است- بنابر این هر چه در نردبان رشد پیش رود اعتقاد او به یک چنین وجود هدایت کننده بیشتر شده و از دیگر خداها و معبودها رها می‌شود- در سیر تکامل ادیان توحیدی این آخرین و کاملترین آنهاست یعنی راه اسلام که بر وی عرضه شده و مطابق عقیده اسلام دین و راهی خواهد بود که در تمام زمانها و مکانها تا آخرین مرحله رشد و تکامل انسان کافی و راهنما خواهد بود.

حال بینیم آسایش و آرامش و امنیت خاطر بشر در این دین چگونه حاصل می‌شود؟

اساس این پدیده‌ها همانطور که گفتیم در انتخاب «اسلام» است که بر مبنای «تسلیم به خدا» و سنتها و قوانین خدائی قرار دارد و در کتابی بنام «قرآن» تدوین و عرضه شده و بوسیله شخص «پیامبر» به مردم تفهیم و سپس «پیاده شده» و بوسیله پیشوایان و امامان بر طبق نیاز مردم و سیر رشد و تکامل عقلی بشر روشنتر و روشنتر گشته و هم اکنون نیز زیر نظر امام دوازدهم که همچون آفتابی در پس ابر هدایت مردم را در پیاده کردن دستورات قرآنی و سنت پیغمبر به عهده دارد ادامه داشته و خواهد داشت.

پس در این تفسیر مختصر، «پزشکی» که انسان دردمند و محتاج و معتقد و متعهد و مسئول (و هر کدام از این خصیصه‌ها توجه به قسمتی از ابعاد مختلف انسان است که از شرح آن در می‌گذریم) به آن رجوع می‌کند در مرحله اول «خداوند یکتا» ست و در مراحل بعدی بترتیب پیامبران و امامان و جانشینان یا پیروان بر حق آنها که خود مردم می‌باشند قرار دارد- زیرا در هر انسان جرثومه و نطفه‌ای از استعداد جانشینی خدا در روی زمین قرار داده شده و هر انسان بالقوه می‌تواند با این استعدادها و «عقل» خویش در این راه قدم بردارد و باید که بردارد- پس هر چه را ما بعنوان صفات خداوندی به آن نسبت می‌دهیم صفات کمال و رشد است که خود به آن می‌خواهیم برسیم مگر صفت «خدائی و یگانگی» که مخصوص خداوند است.

حال بینیم صفاتی که ما برای خدا قائلیم و بعنوان «طیب اصلی» دردهای خویش به او باید رجوع کنیم کدام است؟

[صفحه ۳۲]

وی وجودی است عالم و آگاه به همه چیز- توانای به همه کار- در همه جا هستی حتی در وجود خود انسان- همیشه هست و خواهد بود- مهربان و بخشاینده- همیشه در دسترس و بدون احتیاج به واسطه و در و دربند و اجازه- امیدوار کننده و در عین حال هوشیاری دهنده و...

بنابر این انسان با پزشک ماهر و بصیری سر و کار دارد که هر وقت خواست می‌تواند با او با هر زبان درد دل کند- اگر چه او خود از درد دل او آگاه است- اما بیان درد همانطور که در مبحث درمان روانی گفتیم خود نوعی درمان است- بیماری را به درستی تشخیص می‌دهد و درمان آن را می‌داند- درمان او بدون خرج است- یافتن او دردسر و مقدمه چینی ندارد- تواناست و ... بنابر این طبیعی است باصطلاح ایده آل که از همه جهت وسائل اطمینان و آرامش درونی و قلبی انسان را می‌تواند فراهم کند. پس چه بهتر و آسانتر و موثرتر از ایجاد رابطه با یک چنین «وجودی» که اتفاقاً در خود ما هم نماینده آن هست و اگر به فطرت اصلی خود رجوع کنیم می‌توانیم با او رابطه و تماس برقرار کنیم و به او مطمئن و پشتگرم و امیدوار باشیم. خوشبختانه پیشوایان ما برقرار ساختن ارتباط را هم به ما آموخته‌اند چنانکه در احادیث متعدد آمده است از آن جمله:

از حضرت صادق (ع) روایت شده که ایمان به سه چیز است:

۱- اقرار به زبان

۲- عقد در قلب

۳- عمل به ارکان

و در کتاب خدا ایمان به چهار درجه ذکر شده است:

۱- اقرار به زبان

۲- تصدیق به قلب

۳- اداء

۴- تایید

که موضوعات اول و دوم آن در آیه ۱۳۶ سوره نساء آمده است: «یا ایها الذین آمنوا امنوا بالله و رسوله» یعنی ای اشخاصی که می‌گوئید (اقرار به زبان) ایمان آورده‌اید- ایمان بیاروید (تصدیق به قلب) به خدا و رسولش- و موضوع سوم در آیه ۱۳۴ سوره بقره آمده که: «ما کان الله لیضیع ایمانکم» یعنی خداوند ایمان شما را ضایع نمی‌گرداند و پاداش می‌دهد (اداء و پاداش از

[صفحه ۳۳]

طرف خداوند)- و بالاخره موضوع چهارم در آیه ۲۲ سوره مجادله آمده که: «اولئک کتب فی قلوبهم الایمان» یعنی این دسته از مردم کسانی هستند که خداوند در دلهایشان ایمان را ثبت کرده (تایید).

و حضرت باقر (ع) مثالی جالب برای تفاوت بین ایمان و اسلام زده است و آن اینکه داخل شدن در مسجد الحرام دلیل داخل شدن در خانه کعبه نیست ولی داخل شدن در کعبه لازمه‌اش آنست که حتماً باید از مسجد بگذرد پس اسلام آوردن نمونه‌ای برای مثال اولی است و ایمان آوردن برای مثال دومی- یعنی زمه ایمان حتماً اسلام است اما اسلام همیشه مترادف ایمان نیست- و این موضوع را در آیه ۱۴ سوره حجرات می‌توان دید: «قالت الاعراب انا قل لم تومنوا و لکن قولوا اسلمنا» یعنی اعراب گفتن ایمان آوردیم به آنها بگو ایمان نیاوردید بلکه بگوئید اسلام آوردید.

و از چند نفر از ائمه (ع) روایت شده که «ایمان» درج‌اش بالاتر از «اسلام» است و «تقوی» بالاتر از ایمان و «یقین» بالاتر از تقوی و از هر چیز گرامی‌تر و کمیابتر است و به همین جهت خداوند در آیه ۲۸ سوره فجر گفته است: «یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه.»

و اینک چند کلمه‌ای درباره اصل دیگر درمان:

گفتیم که اساس اعتقاد هر کس و از آن جمله به اسلام حقیقی دو چیز است یکی «ایمان» و دیگری «عمل صالح» ایمان را بیان کردیم حال ببینیم عمل صالح به چه چیز می‌گویند؟

«عمل صالح» یعنی «کار نیکو» که در جهت «صلاح» انسان باشد یعنی کمک به اصلاح و رشد او در جهت رسیدن به هدف الهی بکند و آنهم بر دو پایه قرار دارد یکی طاعت است یعنی فرمانبرداری کامل از دستورات خدا که بوسیله راهبران و هادیان بشر و محتویات قرآن و قرآن پیاده شده که آن را «سنت» گویند و زیر نظر امام هر زمان ابلاغ می‌شود و دیگر تقوی است یعنی خود داری از هوای نفس در جهت رشد انسانها و اجتماع یا به عبارت دیگر نفع خود را در نفع اجتماع و رشد آن دانستن و به آن عمل کردن است.

پس بطور خلاصه بهترین راه درمان «بیماری دل» این بیماری «عالمگیر و فزاینده» بنی نوع بشر، «بیماری تمدن» و «پیشرفت علم و فن» انتخاب راه اسلام برای رسیدن به ایمان و تقوی و یقین است که بهترین و موثرترین نسخه است- می‌گوید نه! امتحان کنید یا راه بهتر و مطمئنتری معرفی کنید.

بنظر ما این بهترین راه را حضرت علی (ع) در نهج البلاغه به ما نشان داده است و باید آن را پیروی کرد و به دیگران هم توصیه کرد انشاء الله.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۰۰۰
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

